گذری در اندیشه های مارتین هایدگر

مردانی نوکنده، محمدحسین

مارتین هایدگر،فیلسوف معاصر غرب در سال 1889 در آلمان و در خانواده‏ای کاتولیک متولد شد.در سال 1909 برای آموختن کلام به فرایبورگ‏ رفت،و در سال 1913 نظریه حکم در روان شناسی‏ را نوشت.تدریس وی از سال 1916 آغاز شد و سال‏ بعد ازدواج کرد.در سال 1927 کتاب بسیار مهم‏ «هستی و زمان»را منتشر کرد و در نهایت در سال 1976 وفات یافت.

آثار هایدگر تماما ناظر به یک مسأله است و همین‏ امر موجب وحدت آنها شده است و آن یگانه مسأله، مسأله وجود است.

هایدگر می‏گوید:فکر کردن،همان محدود ساختن خود به یک فکر است که روزی مانند ستاره‏ در آسمان جهان قرار خواهد گرفت.تفکر هایدگر در جهت وجود،از آن جهت که وجود است،در نظریه‏ای به اوج می‏رسد که نخستین بار به عنوان‏ موضوع تفکر،در کتاب وجود و زمان شرح و بسط می‏یابد.پاسخ هایدگر به پرسش راجع به معنی‏ وجود،این است که وجود در افق زمان مفهوم‏ می‏شود و بدان می‏توان پی برد و زمان حقیقت وجود است.تمام آثار هایدگر با نشان دادن این پیوستگی‏ ناشناخته میان وجود و زمان متمایز است.

هایدگر می‏گوید هستی ما ذاتا سیر و جریانی در زمان است و وجود را از عدم و حیات را از مرگ‏ جدا می‏کند.عدم ورای وجود و نسبت به آن متعالی‏ است و وجود چنان که ما آن را می‏شناسیم به طرف‏ عدم رهسپار است.هایدگر می‏گوید مسأله حقیقی‏ فلسفه،در آخرین وهله،مطالعه اهمیت راز عدم‏ است.زیرا عدم است که گرد وجود را چنانکه ما آن‏ را می‏شناسیم گرفته و آن را محدود کرده است.

زمانی بود که من نبودم و زمانی خواهد آمد که من‏ دیگر نباشم،نبودن چه معنی می‏دهد؟این معمای‏ سرنوشت انسان است و در تأکید بر این دیدگاه به نظر می‏رسد که هایدگر طرز تلقی جدیدی برای مسائل‏ دیرین ما بعد الطبیعه و دین پیشنهاد می‏کند.

هایدگر انسان را به عنوان چیزی وصف می‏کند که او را به جهانی بی‏عاطفه افکنده‏اند و او در این‏ جهان می‏کوشد به مقاصدی دست یابد که همه آنها سرانجام در مرگ به پایان خواهد آمد.او ممکن است‏ بکوشد تا از اضمحلال و زوال آینده خود از راه ادامه‏ حیات خود با تعمیات غیر شخصی و رسمی فرار کند،ولی تنها می‏تواند نسبت به خودش از راه زیستن‏ با فکر مرگ نهایی خود صادق بوده باشد.انسان الزاما معتاد به پاس داشتن خود است و اسیر تقدیر یا سرنوشتی است که نسبت بدان تنها می‏تواند چشمان‏ خود را ببندد ولی از آن فرار نمی‏تواند بکند.

زمان عمده و قالب در اندیشه هایدگر،آینده‏ است.زیرا او انسان را عمدتا مخلوقی فرا رونده‏ می‏داند.از این رو زمان بر پایه آینده تکوین می‏یابد و آینده بر دو وجه پدیداری زمان یعنی گذشته و حال‏ پیش می‏رود.حال چون امکان به سوی آینده است، برای انسان معنا دارد.حضور نیز در آینده از خود پرده برمی‏گیرد و روشنی می‏دهد.از سوی دیگر عدم‏ انسان را از تنهایی،غربت و بی‏پناهی نجات می‏دهد.

بدین سان انسان در عدم،محاط شده لذا سر بر می‏کشد و آن سوی هستی را شهود می‏کند.در اندیشه‏ هایدگر،فلسفه پاسخی در برابر مرگ است.انسان‏ اگر در مواجهه با مرگ نبود،هرگز به فلسفه‏ نمی‏پرداخت.لذا توصیف هایدگر از مرگ، تصورات عادی ما را معکوس می‏کند.به نظر او مردن هرگز یکی از واقعیت‏های دنیای انسان نیست.

او می‏گوید:«مردن،از آن ماست و هیچ کس‏ نمی‏تواند کسی را از مردن باز دارد.»

رویداد مرگ هر لحظه ممکن است وقوع یابد و به همین دلیل نامتعین است.پس مرگ امکان مطلقا ویژه،نامشروط و در نگذشتنی انسان است.در این‏ وجه از وجود،مرگ،اجلی است که روزی‏ فرا خواهد رسید و تا پیش از آمدن او هنوز تندرست و سالمیم.

هایدگر،انسان را در مصاف با این واقعیت تنها می‏گذارد.واقعیتی که می‏گوید:«روزی خواهیم‏ مرد.»و این نیاز شدیدی در ما به وجود می‏آورد تا معنایی از زندگی بیابیم.اما او کوچکترین راهنمایی‏ به ما نمی‏کند تا معنایی که در جستجوی آن هستیم به‏ دست آید.فرض هایدگر بر این است که دازاین دو جنبه بنیادی دارد:1-وجود نااصیل که غرق در ابتذال روزمره است.2-وجود اصیل،که مصمم‏ است تا بر اساس امکان‏های خاص خود،آزاد و نامشروط زندگی کند.وجه تمیز این دو وجه در تلقی‏ دازاین از مرگ است.تلقی اصیل می‏کوشد تا پذیرای‏ مرگ که آخرین امکان پیش روی ماست شود.بنیاد برای مرگ بودگی در دغدغه خاطر ماست.در این‏ حقیقت،دازاین از آغاز،با مرگ خود می‏بالد و کمال‏ می‏یابد.هایدگر به آن سوی جهان«خود»بودن‏ توجهی ندارد.او نه به تحول پس از مرگ و نه به‏ آخرت توجه می‏کند.هایدگر می‏گوید:«تحلیل‏ مرگ در باطن همین جهان محاط است.»اگر چه‏ آگاهی به«برای مرگ بودگی»در پرتو هراس‏ اگزیستانس اصیل میسر می‏شود،اما این کل،تمام‏ در افق همین جهان است.هراس،شور برانگیزنده‏ آدمی است و او را با عدم رویارو می‏کند.هراس، فاصله گرفتن است اما نه صورت گریز،آن گونه که‏ در وجه نااصیل اگزیستانس هست،بلکه به گونه‏ای‏ که در آن،ترس مایه فرار و گریختن از میدان می‏شود و به صورت آرامش و فریفتگی است.پس هراس، نوعی واپس زدگی،پیوستن به عدم و نیست شدن‏ است.هراس،جز در لحظه‏هایی نادر،چهره‏ نمی‏نماید.دازاین در پرتو همین هراس از توهم‏ همگنان رها می‏شود و فانی از هراس به مقام آزادی‏ از مرگ بودگی،به حضور که کلیتی تام است نایل‏ می‏شود.

در اندیشه هایدگر انسان در عین جستجوی‏ حقیقت،از آن می‏گریزد.در هستی انسان،طرحی‏ بنیادی پیوند یافته که در پرتو وجود حی و حاضر بشر، از یکسو عهده‏دار وضع انسانی خود است که در عالمی هبوط کرده که خود آن را انتخاب نکرده و از سوی دیگر به ضرورت وجودی خود،از آینده‏ خویش پیش می‏افتد،حضور او در ضمن حضوری‏ دیگر،روشنی و ظهور یافته است.به نظر هایدگر ذات انسان به معنای برون ایستادگی در هستی است. او می‏گوید:«انسان ریشه‏های کیهانی خود را از دست داده و از اتصال با کل،جدا شده و از این رو دست به آفرینش زده و اگر مضطرب نبود،چیزی‏ نمی‏آفرید.»لذا اضطراب جزئی از وضع انسان بودن‏ است که از ذات آدمی نشأت می‏گیرد.

خصوصیت بارز اساسی اندیشه هایدگر در این‏ است که او فیلسوفی افزون بر فیلسوفان دیگر که سنت‏ فلسفی غربی را ادامه می‏دهند،یا تکمیل می‏کنند، نیست،یا نمی‏خواهد باشد.هایدگر به دور از اینکه‏ درباره آیین جدید فلسفی امعان نظر بکند،یا تعبیر جدیدی از جهان عرضه بدارد،یا صورت تازه‏ای از حکمت نشان بدهد،اولا و مقدم بر هر امر،در طلب‏ بازکردن فکر است،برای نیوشیدن آنچه از دیرباز خواستار این است که درباره‏اش فکر بشود،اما تاکنون،هرگز حقیقت آن در سنت فلسفی درک نشده‏ است.این حقیقت درک نشده همان وجود است.

هایدگر تفکری تازه دارد و تفکر تازه خلاف عادت‏ است و تا از عادات فکری آزاد نشویم،نمی‏توانیم با تفکر تازه انس پیدا کنیم.هایدگر یک سیستم فلسفی‏ ندارد،او مثل هر متفکر بزرگی آموزگار تذکر و آماده‏گر تفکر است.اهمیت هایدگر برای ما بویژه از آن روست که غرب را حجاب غفلت از حق و عالمی‏ می‏داند که در آن بشر از قرب وجود دور مانده و خدا را از یاد برده و لفظ آن را برای توجیه غفلت خود نگاه‏ داشته است.در حقیقت تفکر هایدگر در عالم غرب‏ \*هایدگر،انسان را در مصاف با این واقعیت تنها می‏گذارد. واقعیتی که می‏گوید:«روزی‏ خواهیم مرد.»و این نیاز شدیدی‏ در ما به وجود می‏آورد تا معنایی‏ از زندگی بیابیم.

تفکر آماده‏گر است.او باطن غرب را به ما می‏نمایاند و ما از هایدگر می‏توانیم شیوه‏های تفکر در امکانات‏ غرب را بیاموزیم.هایدگر در مورد فیلسوفان پیشین‏ فقط سعی نکرده است که آرای آنها را بشناسد،بلکه‏ خواسته است که با آنها هم سخن شود.هایدگر راه‏ تفکر آینده را گشوده است،او در حقیقت آموزگار تفکر آینده است.

انسان تنها موجودی است که پرسش از وجود می‏کند و این پرسش جزء ذات اوست.با این پرسش‏ و در حیرت و هیبت این پرسش است که ما بعد الطبیعه‏ تأسیس می‏شود.هایدگر می‏گوید باید آثار فلاسفه‏ را بخوانیم و در سایه فلسفه سیر کنیم تا به حجابی که‏ حجاب غفلت از وجود است،برسیم.فلسفه تنها ره‏آموز علم نیست،بلکه ما را به حجاب غفلت هم‏ می‏رساند،یعنی می‏تواند ما را به جایی ببرد که از ورای حجاب،آشنای وجود شویم و سخن وجود را بشنویم.

هایدگر تاریخ فلسفه را تاریخ غفلت می‏داند.با رسوخ در تاریخ فلسفه می‏توان دریافت که این تاریخ، تاریخ واحد است.اما صورتهای مختلف دارد.اما تفکر فلاسفه بسط یک پرسش است و آن اینکه وجود موجود چیست؟هایدگر می‏گوید:«تفکر آینده فلسفه‏ نخواهد بود،تفکر،تفکر وجود خواهد بود.»در تفکر هایدگر انسان از هستی جدا و نسبت به آن‏ بی‏تفاوت نیست انسان در هستی غوطه‏ور است و جزء آن است.هستی از دیدگاه تاریخی و به صورت‏ امر زودگذر در حیات انسان منعکس می‏شود.انسان‏ و هستی مانند موضوع درک کننده و شی‏ء درک شده‏ نیستند.روی این اصل انسان را نمی‏توان به عنوان‏ یک تماشاچی که هستی را می‏بیند فرض نمود.در عین حال انسان چیزی نیست که در هستی منحل شده‏ باشد،تمایز میان موضوع شی‏ء در اینجا مطرح‏ نیست.هستی و انسان یک نوع همزیستی دارند و تمایز آنها تصنعی است یعنی در واقع از هم جدا نیستند.آنچه وجود انسان را متمایز می‏سازد،همان‏ جنبه موقتی آن است.همین امر مسأله مرگ را مطرح‏ می‏کند و سبب اضطراب و ناراحتی انسان می‏شود. تصور مرگ هیچ بودن یا عدم را نه به عنوان نبود وجود یعنی امری منفی،بلکه به صورت یک واقعیت‏ غیر قابل انکار در حیات انسان مجسم می‏سازد.مثل‏ اینکه هستی انسان برای مرگ است.انتخاب نیز در حیات انسان اهمیتی خاص دارد.در جریان انتخاب‏ فرد به استقبال خطر می‏رود.انتخاب نه تنها در وضع‏ خود فرد بلکه در وضع دیگران و کل جهان نیز تأثیر می‏کند.

هایدگر می‏پرسد آیا واقعا ما امروز برای آنچه که‏ به آن«بودن»می‏گوییم معنایی جامع داریم.ابدا، پس بر ماست تا مجددا این پرسش را که متوجه‏ «واقعیت بودن»است تکرار کنیم.تاکنون«برهان‏ وجود»را وظیفه آن بود تا در برابر مسأله وجود اشیاء پاسخ فراخور دهد،اما آن چه هایدگر می‏خواهد، ارائه مفهومی برای«وجود اشیاء»نیست،بلکه قصد او از این پی‏جویی یافتن معنایی برای«نفس بودن» است و این به گونه‏ای مسأله وجود هایدگر را با مفهومی که فلسفه اسلامی از این موضوع قصد می‏کند ربط می‏دهد.

اختلاف بین وجود اشیاء و وجود فی حد ذات را هایدگر اختلاف برهان وجود می‏نامد.بدین ترتیب‏ در برابر پرسش از«نفس هستی»چه پاسخی می‏توان‏ ارائه کرد.انسان از آن لحاظ که چیزی موجود است‏ به«نفس وجود»متعلق است،به عبارت دیگر از نخستین لحظه‏ای که انسان می‏کوشد تا وضعیت‏ خویش را در جهان ارزشیابی کند،به این حقیقت‏ مسلم واقف می‏شود که زمین«هست»،ستاره‏ «هست»،ماده«هست»،کوه«هست»و به عبارت‏ دیگر واقعیتی«هست»و خلاف تصور نسبیون و شکاکان و به رغم هر نوع اعتقاد لا ادری و کنار از هر نوع شبهه که متوجه اشیاء موجود عالم گردد،یک‏ واقعیت لا یتغیر دائم و مستقر وجود دارد که عبارت‏ است از همان نسبت وجودی اشیاء یعنی«هستی».

اما یک حقیقت مسلم دیگر در کنار این حقیقت وجودی نیز عرض وجود می‏کند که اساس فلسفه‏ هایدگر است و آن اینکه انسان به عنوان چیز موجودی‏ که در باب«نفس وجود»می‏پرسد«وجود دارد»و در این لحظه و در همین حد از کوشش است که ما باید به«انسان»به عنوان تنها چیزی که می‏توانیم در برابر پرسش از لفظ وجود ارائه دهیم توجه کنیم.

چنین پاسخی به طور جدی دارای یک وضعیت‏ «دو رویه»است از سویی متوجه نفس وجود است و از سویی متوجه انسان،در باب نفس وجود این جمله‏ مؤید آن است که نفس وجود«ماده خام بی تعینی» نیست،بلکه به نحو معینی جاندار و متحرک با لذات‏ است.

هایدگر در این باب می‏گوید وجود موجد ارتقای‏ انسان برای رجعت از برون ذات به درون ذات است.

انسان که جویای نفس وجود است و«وجود فی حد ذاتی»است که از«نفس خود»می‏پرسد یعنی آنچه که‏ از آن می‏پرسد خود اوست.بدین روال توجه به انسان‏ حاکی از این حقیقت است که او وجود فی حد ذاتی‏ است که تحقیق از هر«فی حد ذاتی»نقطه عطفش‏ «اوست».

بررسی وجود به این معنی که ما آنها را در قالب‏ اندیشه هایدگر مشاهده می‏کنیم،در ذهن یکباره دیگر دو بخش عرفان و حکمت اسلامی را زنده می‏کند.

بدین لحاظ حقیقت وجود و ادراک آن یک وظیفه و عمل انسانی است.هایدگر می‏گوید حقیقت وجود خود را به انسان می‏نمایاند.بدان منظور تا به وسیله‏ \*تصور مرگ هیچ بودن یا عدم را نه به عنوان نبود وجود یعنی‏ امری منفی،بلکه به صورت یک‏ واقعیت غیر قابل انکار در حیات‏ انسان مجسم می‏سازد.مثل اینکه‏ هستی انسان برای مرگ است.

او اندیشیده شود و متکثر گردد.از این مجراست که‏ الهیات انسانی و علم الاخلاق هایدگر به نحو بارزی‏ آشکار می‏شود.انسان شناسی فلسفی و علم‏ الاخلاق هایدگر هر دو با هم دو رکن اساسی برهان‏ وجودی او را تدارک می‏بینند.هایدگر برهان وجود را آن نوع از اندیشه می‏داند که به درک تکثر وجودی‏ نایل می‏آید و از آن وحدتی را فراهم می‏سازد.وی‏ حقیقت وجود را منشأ همه اشیا می‏شناسد و به آن‏ منشأیی بی‏منشأ عنوان می‏دهد و به عبارت دیگر حقیقت بسیط وجود را عبارت از علت العلل اشیاء معرفی می‏کند،علتی که خود فاقد هر نوع علتی‏ است.

وجود به ذات هایدگر از لحاظ یک مطالعه‏ تطبیقی در فلسفه مشابه با آن مفهومی است از وجود که فلسفه اسلامی از آن به عنوان حقیقت اولیه‏ واجب بالذات یاد می‏کند.حقیقت اولیه وجود که‏ واجب بالذات و مبدأ کلیه موجودات و قائم بالذات‏ است،از هر گونه تقیید و تحدید و ترکیبی عاری و بری است.اما آنچه که هایدگر را در تحلیل از وجود از حکمای اسلامی جدا می‏کند و به فلسفه یا برهان‏ وجود او جنبه عرفانی می‏دهد،آن است که حکمت‏ اسلامی و فلاسفه مسلمان معتقدند که حق تعالی‏ وجود صرف است.هم منشأ و هم علت همه اشیاء است.خود او وجود صرف و علت بی علت است.

وجود او در مرتبه وجودی زاید و عارض بر ذات‏ نیست،بلکه وجود او عین ذات و عین وجود صرف‏ است،ولی هایدگر از اینکه چنین اصالتی را ذات‏ الهی بنامد ابا دارد.آن حقیقتی را که هایدگر به این‏ علت و منشأ الهی نسبت می‏دهد،واجد خصوصیتی است که در شیوه عرفانی بویر،عرفان‏ عرفایی چون اکهارت و آنژلوس سیلسیوس وجود دارد.هایدگر در تمام آثار خود صراحتا از وحدت‏ انسان با خدا یاد می‏کند و او چنین عنصر عرفانی را نه تنها از عرفای مسیحی ما قبل خود،بلکه شدیدا از مذهب وحدتی فیورباخ و اسپینوزا اخذ کرده‏ است.قصد هایدگر از اندیشه در انسان آن خمیره‏ معرفتی و شعوری است که آگاهی ما از وحدتی که‏ بین وجود بالذات و اشیاء است در او نهفته است.

انسان با این آگاهی است که وحدت خود را با خدا درمی‏یابد و به آن ایمان می‏آورد. تفاوت اساسی تفکر هایدگر با سنت ما بعد الطبیعه‏ غرب،در اینجاست که در سنت ما بعد الطبیعه غرب‏ از زمان افلاطون به بعد توجه به وجود شده است.با این حال این وجود همیشه به موجودی اضافه شده‏ است.مثلا وجود نبات،حیوان،انسان و غیره.در این سنت وجود تقریبا مترادف ماهیت دانسته شده‏ است و دلالت بر آن چیزی می‏کند که موجودی از آن‏ تشکیل شده است.با این حال از لحاظ تکلم و زبان‏ در این سنت،کلمه«وجود»گویی خالی فرض شده‏ و هر بار به امر و شی‏ء متفاوتی اطلاق شده است، یعنی در واقع خود وجود چیزی دانسته نشده است و به فراخور نیاز فیلسوف و به دلخواه او نسبت به اشیاء معانی مختلفی پیدا کرده است.مثلا در عبارات‏ «سنگ سفید است»و یا«درخت سبز است»خود این‏ «است»چیزی تلقی نشده است و فقط دلالت بر یک‏ رابطه منطقی می‏کند.بدون این که معلوم دارد «هست»چیست.هایدگر با توسل به اهمیت زبان و با تأمل در معانی عمیق کلمات و ریشه آنها موفق‏ می‏شود و به نحو بسیار بکر و جدید وجود را از کائنها و موجودها مجزا می‏سازد.بدین معنی زبان مورد توجه هایدگر زبانی است که به وحدت وجود وفادار می‏ماند و فقط این زبان است که محل گذر و«راهی» برای وجود به شمار می‏آید.

از دیدگاه هایدگر وجود برای انسان حضور دارد،حضوری که نه تصادفی است و نه استثنایی. وجود نخواهد بود و استمرار نخواهد یافت،مگر این که با انسان سخن می‏گوید و به سوی انسان‏ سوق پیدا کند.در وجود ندایی به طرف انسان است‏ و نوعی احتیاج به انسان است.

مسأله وجود فقط یکی از مسائل ما بعد الطبیعه‏ نیست،بلکه عین مسأله ما بعد الطبیعه است، مسأله‏ای که از ابتدا طوری مطرح شد که عملا کنار گذاشته شود و مورد غفلت قرار گیرد.درست‏ است که انتقادی که هایدگر متوجه ما بعد الطبیعه و وجودشناسی بر حسب سنت غرب می‏کند فقط از لحاظ الفاظ نیست،ولی در هر صورت او برای‏ بیان افکار خود به لغات و اصطلاحات خاصی‏ رجوع می‏کند که قابل تأمل است.

تفکر هایدگر به آسانی در قالب لفظی غیر از لفظ خود او در نمی‏آید و در زبانی غیر از زبان آلمانی تا حدودی غیر قابل بیان است.زبان هایدگر مشکل‏ است،برای این که کلمات متداول را تجزیه و تحلیل کرده و معانی فلسفی عمیقی را از بطن آنها بیرون کشیده است.با در نظر گرفتن این مطلب به‏ زعم کسانی که هایدگر شناس هستند،تأمل در زبان‏ هایدگر در واقع تأمل در فلسفه اوست.بدین جهت‏ تفکر هایدگر فقط با در نظر گرفتن صورت و قالبی‏ که برای این تفکر انتخاب کرده قابل بحث است و به‏طور کلی به عقیده او برای این که حقیقت به نحوی‏ قابل بیان باشد،باید زبان عادت خود را ترک کند و از مفهوم‏سازی که منجر به غفلت در مورد مسأله‏ وجود می‏شود،اجتناب ورزد.از دیدگاه هایدگر برای دریافت زبان که به زندان مفاهیم در نمی‏آید و جنبه شعری آن بر جنبه جدلی‏اش رجحان دارد،باید گوش شنوا داشت و الا شخص را بدین«خانه»نه‏ «راه»است و نه اجازه«مسکن».در هر صورت‏ تفکر هایدگر به هر نحو که مورد قضاوت قرار گیرد،به هیچ وجه نمی‏توان منکر فوق العاده زبان‏ او شد.باری هایدگر با این زبان خاص که در قالب‏ منطق ارسطویی و یا دیالکتیک هگلی درنمی‏آید و بیشتر شباهت به شعر دارد تا به استدلال،به جنگ‏ سنت ما بعد الطبیعه غرب می‏رود که در هر صورت‏ بر اساس زبان منطقی و مفاهیم مشخص بنیانگذاری‏ شده است.

بدون تردید هایدگر،اگر بزرگترین متفکر قرن‏ \*از دیدگاه هایدگر وجود برای‏ انسان حضور دارد،حضوری که‏ نه تصادفی است و نه استثنایی.

وجود نخواهد بود و استمرار نخواهد یافت،مگر این که با انسان سخن می‏گوید و به سوی‏ انسان سوق پیدا کند.

کنونی نباشد،یکی از بزرگترین متفکران است.

اینکه فکر هایدگر در فوق تمام ستایشهایی که نسبت‏ به آن،در مراحل اولیه صورت بستن آن،ابراز شده‏ همچنان باقی مانده است و توانسته است دوره‏ای‏ را که در آن،مورد اعتراضها و انتقادهای شدید قرار گرفته،پشت سر بگذارد،خود نشان دهنده این‏ است که هایدگر هر چه باشد،در زمره«نویسندگان‏ باب روز»که در این دوره فراوانند،نیست.فلسفه‏ هایدگر را صورت مبدلی از پدیدار شناسی هوسرل، یا حتی یکی از ترکیبات جریان اگزیستانسیالیسم‏ شمردن،همانا نشناختن قدر و منزلت و ابتکار عمل‏ اوست.با هایدگر ابتدا و مقدم بر هر امر تمام قواعد و آنچه فلسفه نامیده می‏شد،و به طور کلی‏تر جمله‏ مبانی سنت فلسفی،مورد بحث و تردید قرار گرفت.هایدگر،به رهبری فکر راجع به وجود،با قرار دادن مجموعه مسائل فلسفی در محل فحص‏ و امتحان،نشان می‏دهد که تاریخ فلسفه از مبدأ آن‏ با افلاطون جز تاریخ یک سرگردانی ممتد و جز تاریخ فراموشی وجود نیست.در این مورد هیچ‏گونه اعلام و ابلاغ و هیچ گونه رد و ابطالی در کار نیست،فقط دعوتی است و فراخوانی برای فکر کردن به طریقی بیشتر فکورانه،یعنی بیشتر پرسش‏ کردن.آنچه بیشتر موجب فکر می‏شود در واقع این‏ است که به خلاف آمد عادت،به زعم معلومات‏ انباشته،یا درست به علت آنها،ما هنوز فکر نمی‏کنیم.هایدگر با متزلزل ساختن اساس تمام‏ تعینات ما،یادآور می‏شود که فکر،نه دانش،بلکه‏ راه است و استماع،راه است به وجود چنانکه‏ وجود است،و گوش فرا داشتن است.به ندای‏ خاموش جهان،این فکر،ما را به قلمروی منتقل‏ می‏سازد که تاکنون کشف ناشده و ناشناخته است، و با این حال،قلمروی است که سکونت ما در آنجاست،قلمرو پدید آمدن اشیاء و جهان،قلمرو ظهور و تجلی حقیقت وجود.

بدون تردید،هایدگر به کنه تاریخ ما نزدیک شده‏ است،با این وصف بر روی این اساس به ظاهر نزدیک،هیچ تأسیسی نمی‏کند.هایدگر هیچ‏ دستوری برای رفتار و کردار ما مقرر نمی‏دارد و مدعی حل هیچ یک از معماهای عالم هم نیست.

هیچ سعادتی را وعده نمی‏دهد و برای بهتر ساختن‏ وضع و حال ما،کاری نمی‏کند.این احتیاط و حتی‏ این نیازمندی ذاتی فکر هایدگر نه فقط نشان نوعی‏ شکست عقل نیست،ممکن است بر خلاف علامت‏ تسلط پنهان مستقیمی بر تمام اشیاء باشد.هایدگر بیش از اینکه متعلق به قرن خود باشد،مقدم بر هر امر،متفکری است که فکرش همچنان تا آینده دور و دراز بسط و گسترش می‏یابد که ما هنوز قدر و اندازه آن را نمی‏دانیم.به قول نیچه در کتاب«چنین‏ گفت زرتشت»:فکرهای بسیار آرام است که باعث‏ توفان می‏شود.افکاری که با پای کبوتر راه‏ می‏روند،آنها هستند که جهان را اداره می‏کنند.

منابع

1-فلاسفه بزرگ،آشنایی با فلسفه غرب،نوشته بریان مگی،ترجمه‏ عزت الله فولادوند،انتشارات خوارزمی،چاپ اول،1372.

2-شش متفکر اگزیستانسیالیست،نوشته،هـ ج.بلاکهایم،ترجمه‏ محسن حکیمی،نشر مرکز چاپ دوم،1372.

3-نگاهی به فلسفه‏های جدید و معاصر در جهان غرب،دکتر کریم‏ مجتهدی،انتشارات امیر کبیر،چاپ اول،1373.

4-مقاله یادی از هایدگر،نوشته کریم مجتهدی،مجله فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران،پائیز 1355،شماره 2.

5-مقاله از کانت تا هایدگر،نوشته کریم مجتهدی،مجله سخن، سال دوم،1323،شماره 3.

6-نگاهی به پدیدار شناسی و فلسفه‏های هست بودن،نوشته روژه‏ ورنو-ژان وال،ترجمه یحیی مهدوی،انتشارات خوارزمی،چاپ اول، 1372.

7-فلسفه چیست؟دکتر داوری،انتشارات انجمن اسلامی حکمت و فلسفه ایران،1359.

8-درآمدی به فلسفه دکتر نقیب زاده،انتشارات طهوری،چاپ سوم، 1375.

9-فلسفه یا پژوهش حقیقت،تألیف چند تن از اساتید فلسفه غرب، ترجمه دکتر مجتبوی،انتشارات حکمت،1370.

10-فلسفه،دکتر علی شریعتمداری،دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ هفتم،1377.

11-مقاله سلوک معنوی هانری کربن،از هایدگر به سهروردی، نوشته حسن سید عرب،روزنامه همشهری،شماره 1988.

12- nongitorT , erreiP reggedieH F.U.P siraP 1974.

13- .L.A.lekleK.R.rerehcS , reggedieH srehgeS siraP ,1973.

14-فلسفه در بحران،دکتر رضا داوری،انتشارات امیرکبیر،چاپ‏ اول،1373.

15-مقدمه‏ای بر فلسفه معاصر،حمید حمید،انتشارات زوار،چاپ‏ دوم،سال چاپ نامشخص.

16-پدیدار شناسی چیست؟آندره دارتیگ،ترجمه دکتر محمود نوالی،انتشارات سمت،چاپ اول،1373.